

به شهادت تاریخ، جامعه‌ای که امام حسین (ع) در آن دست به قیام زد، جامعه‌ای دگرگون شده و منحط بود که از نابه‌سامانی‌ها و ناهنجاری‌های مختلف رنج می‌برد. در این دوره، نهادهای اجتماعی، در جهت اهداف بنی‌امیه استقرار یافته، بیش‌تر مردم، زیر ستم‌خشونت بار آنان گرفتار آمده و از حقوق اولیه اقتصادی و اجتماعی خویش محروم بودند. بالندگی فرهنگی اسلام، جای خود را بفرهنگ جاهلی و عصبیت سپرده، دین‌پوستین‌وار و نپوشیده بود.

این همه به مدد حاکمیت بنی‌امیه بر مقدرات جامعه اسلامی پدید آمد که محصول برخی حکومت‌های پیشین به حساب می‌آید.

نویسنده برای تبیین چنین موقعیتی، که برای امام حسین (ع) کمی توانست تحمل‌پذیر باشد، این مقاله را در سه محور عمده: تشکل هم‌سو با اهل بیت، حاکمیت سیاسی بنی‌امیه و پیامدهای آن، سامان داده و پیامدهای فرهنگی اقتصادی و اجتماعی این حاکمیت و جریان‌زین‌زدایی در این برهه را بررسی می‌کند.

## نقش فشارهای سیاسی اجتماعی و اقتصادی بنی‌امیه در پیدایش

## نهضت امام حسین

حبیب الله احمدی

## ◀ پیش‌گفتار: پیشینه موضوع

نهضت شکوهمند امام حسین (ع) به مانند نهضت‌های هم‌گونه خود، بر دو محور اصلی، یعنی زمینه‌ها و انگیزه‌ها حرکت می‌کند. هدف اصلی در این نوشتار، بررسی محور نخست است. بررسی زمینه‌ها، که پیش‌تر آن‌ها را اهرم‌های فشار از سوی بنی‌امیه شکل می‌دهد، بازگشت به زمان‌های پیش از نهضت را بایسته می‌کند؛ زیرا این زمینه‌ها ریشه در حاکمیت سیاسی بنی‌امیه دارد که به دوران خلفا، امام امیرالمؤمنین (ع)، و امام مجتبی (ع) و نیز دوران امام حسین (ع) با معاویه بر می‌گردد.

آن‌چه شواهد قطعی تاریخی گواهی می‌دهد، این است که از زمان رسول‌الله (ص) و پس از رحلت ایشان یک تشکل هم‌سو و یک جریان بزرگ اجتماعی با موقعیت والا، همراه عترت رسول‌الله (ص) پدیدار شد، به گونه‌ای که این جریان بزرگ، در اندیشه و رفتار، از هر نظر، شایستگی رهبری جامعه را فراهم آورد و به همین علت نیز مورد چالش‌گری مخالفان فرصت‌طلب، از جمله بنی‌امیه قرار گرفت. برای بررسی و تحلیل موضوع این نوشتار، ناگزیر از تبیین - گرچه فشرده - موقعیت اجتماعی این تشکل و نیز جریان مهم اجتماعی چالش‌گر آن هستیم تا فضای مناسب برای طرح حاکمیت بنی‌امیه و سپس پیامدهای این حاکمیت فراهم شود. بر این اساس، نوشتار در سه بخش محوری: تبیین جریان مهم اجتماعی، تشکل هم‌سوی اهل‌بیت (ع) و حاکمیت سیاسی بنی‌امیه و پیامدهای این حاکمیت، تنظیم می‌شود. با تحلیل این سه محور، نقش فشارهای بنی‌امیه در ابعاد یاد شده در عنوان مقاله، آشکار خواهد شد.

### □ الف. تشکل هم‌سو با اهل‌بیت (ع)

علی‌رغم دیدگاه‌های متفاوت به لحاظ اهتمام قرآن و رسول‌الله (ص) به امر رهبری، موضوع رهبری در فرصت‌های مناسب، که اوج آن را در گردهم‌آیی بزرگ ولایت غدیر می‌توان مشاهده کرد، مطرح بود. موضوع رهبری، که سمت و سوی آن را رسول‌الله (ص) به دستور وحی ترسیم کرد، یک جریان بزرگ اجتماعی را پدیدار ساخت و طیف عظیمی از اندیشه‌ها را به سوی خویش معطوف ساخت، به گونه‌ای که پس از رحلت آن حضرت، اندیشه‌های این جریان، به سوی اهل‌بیت گسیل شد. همواره فراز و نشیب‌های سخت را پیمود و در برهه‌های مناسب، فرصت‌هایی برای شکوفایی به دست آورد. گرچه این جریان،



بلافاصله پس از رحلت پیامبر، در اثر فریب‌کاری دچار آسیب شد، اما هیچ‌گاه متوقف نشد و همواره صحابه بزرگ رسول‌الله (ص) را به همراه داشت.

بر این اساس، آنچه در روایت نقل شده است که پس از رسول‌الله (ص) مردم مرتد شدند، مگر چند نفر (ارتد الناس بعد النبی الا ثلاثة نفر، المقداد بن الاسود و ابوذر الغفاری و سلمان الفارسی).<sup>۱</sup> اگر به معنای ارتداد از رهبری و امامت باشد، قابل بررسی و نقد خواهد بود که شرح آن در جای خویش آمده است.<sup>۲</sup>

شواهد تاریخی، که به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد، گواه صادقی است بر این که این تشکل هم‌سو، مقاوم و سترگ، از اهداف اهل بیت حمایت کرده و یک قدرت بزرگ اجتماعی را شکل می‌داده است که در معادلات سیاسی، نقش محوری ایفا می‌کرده است. در غیر این صورت، هیچ‌گاه منطقی به نظر نمی‌رسد که مخالفان، از جمله بنی‌امیه، این اندازه به مبارزه علیه این جریان برخیزند و هر چه در توان دارند، به کار گیرند تا توانمندی و گسترش آن را مهار کنند.

مرکز ثقل این تشکل را مدینه‌الرسول (ص) و سپس کوفه، عاصمه امیرالمؤمنین (ع) تشکیل می‌داد که با حمایت‌های گسترده خود، حکومت علوی را استقرار بخشید و در کم‌تر از پنج سال، الگوی حکومت‌داری دینی را از خود به یادگار نهاد. امام (ع) با حمایت همین تشکل هم‌سو توانست فتنه‌هایی را، مانند فتنه ناکتین، قاسطین و مارقین، مهار کند.

این جریان، پس از شهادت امام علی (ع) به صورت گسترده، به سوی امام مجتبی (ع) روی آورد که بیعت و پیمان آن با امام (ع) سردمدار بنی‌امیه معاویه را به وحشت افکند و توان رویارویی با امام مجتبی (ع) را از آنان گرفت. در آغازین روز بیعت با امام حسن (ع) حدود پنجاه هزار نفر، در جبهه جنگ حاضر شدند.<sup>۳</sup>

معاویه در هراس از همین جریان، اعتراف کرد که جنگ با این جبهه، ممکن نیست؛ زیرا دست کم به تعداد نیروهای خودشان از ما کشته خواهند گرفت.<sup>۴</sup>

هنگامی که زیاد بن عبید (معروف به زیاد بن سمیه)، استاندار امام علی (ع) و امام حسن مجتبی (ع) در فارس، از سوی معاویه تطمیع و تهدید شد، در پاسخ او نوشت: «فرزند هند جگرخوار و پناهگاه منافقان و سردمدار احزاب مخالف اسلام، مرا تهدید می‌کند، در حالی که من همراه جریانی هستم که پسرعموی رسول‌الله (ص) (عبدالله بن عباس) و حسن بن علی، سرداران آن هستند و نود هزار شمشیر زن به همراه دارند.»<sup>۵</sup>



نیز هنگامی که مغیره، استاندار کوفه، در حضور انبوه مردم، ضمن ایراد سخن، به عترت آل رسول (ص) توهین می‌کند، حجر بن عدی، یار وفادار امام علی (ع) بر وی می‌شورد و فریاد برمی‌آورد و جلسه را ترک می‌کند که به همراه وی بیش تر جمعیت حاضر، مجلس را ترک می‌کنند.<sup>۶</sup>

زیاد بن ابیه، استاندار دیگر کوفه، که با ارباب و سرکوب بر کوفه حاکم شده بود، در باره این جریان ابراز می‌دارد که بدن‌های شما با ما ولی اندیشه‌هایتان با حجر و علی است (ابدانکم معی و اهوائکم مع حجر و علی).<sup>۷</sup>

هنگامی که عده‌ای از یاران حضرت علی (ع) به همراه جاریه بن قدامه، نزد معاویه می‌روند، معاویه رو به جاریه کرده، می‌گوید: «تو آتش را به سود علی مشتعل ساخته‌ای». جاریه در پاسخ وی می‌گوید: «معاویه! نام و یاد علی را این زمان واگذار، که ما هیچ گاه به وی خیانت نکرده و هیچ‌گاه پیمان وفاداری خویش را با وی نخواهیم گسست». آن‌گاه پس از زبان‌درازی معاویه، ابن قدامه معاویه را تهدید کرده، می‌گوید:

«همان شمشیرهایی که با آن‌ها در صفین از تو استقبال کردیم، اینک همراه ما است.»<sup>۸</sup>

حضور همین تشکل همراه اهل بیت بود که حرکت بزرگی را پس از شهادت امام مجتبی (ع) پدیدار ساخت و نگاه‌های سراسر حجاز و عراق، به سوی امام حسین (ع) افکنده شد که به تعبیر تاریخ، عراق به حرکت در آمد. (قد تحركت الشيعة بالعراق)،<sup>۹</sup> همانان که هزاران نامه برای امام حسین (ع) نگاشتند و از ایشان خواستند که رهبری جامعه را بر عهده گیرد و همان‌هایی که بیش از هیجده هزار نفرشان با نماینده امام (ع) مسلم بن عقیل بیعت کردند.<sup>۱۰</sup>

این جریان بزرگ اجتماعی، تا آن اندازه شکوفا بود که حتی مخالفان اهل بیت نیز به آن معترف بودند و با وجود فرزندان اهل بیت، هیچ‌گونه موقعیتی برای خود نمی‌دیدند؛ چنان‌که عبدالله بن زبیر بر این حقیقت واقف بود که با وجود حسین بن علی (ع)، هیچ‌گونه امیدی برای بیعت مردم حجاز با او وجود ندارد (قد عرف ابن زبیر ان اهل الحجاز لا يبائعونه مادام الحسين في البلد).<sup>۱۱</sup>

هنگامی که ابن مرجانه به دستور یزید، آن فاجعه انسانی را در کربلا پدید آورد، مجلس جشنی بر پا کرد و اسرای اهل بیت را به کوفه آورد. در کوفه، در مجلس بزم، طبل پیروزی نواخت و با ایجاد رعب و وحشت، از فضایل نداشته بنی امیه سخن راند و بر اهل بیت، جرأت





جسارت پیدا کرد و گفت: «سپاس خدا را که حق را آشکار و یزید و حزبش را پیروزی عطا کرد و دشمن دروغ‌گو و پیروانش را از پای در آورد!». در این هنگام، عبدالله بن عقیف ازدی، از یاران اهل بیت، با همه رعب و وحشتی که بر مجلس حاکم بود، از جای برخاست و رو به ابن زیاد گفت:

«دروغ‌گو تو و پدرت و آن کسی است، که تو را بر این سمت گماشته است. فرزند مرجانه! فرزند رسول الله را به قتل می‌رسانی، آن‌گاه بر منبر و جایگاه راست‌گویان قرار می‌گیری و این گونه سخن می‌گویی؟».

ابن زیاد از سخن وی برآشفته و خواست وی را همان‌جا به شهادت برساند که هفتصد نفر شمشیر به دست حاضر، از ابن عقیف حمایت کرده و ابن زیاد را از تصمیمش پیشمان ساختند، گرچه ابن زیاد به سربازان ویژه، دستور می‌دهد که شبانه با تزویر، وی را ربوده و در خارج شهر به شهادت برسانند.<sup>۱۲</sup>

این‌ها نمونه‌هایی از ده‌ها گواه صادق بر گسترش و توانمندی این جریان اجتماعی است که از زمان رسول الله (ص) شکل گرفت و همواره راه پرفراز و نشیب را پیمود. گرچه باید اعتراف کرد که در اثر سهل‌انگاری در برخی موارد و نیز فریب مخالفان، در برخی موارد دیگر، انسجام این تشکل، آسیب‌های جدی دید، اما هیچ‌گاه این حرکت، متوقف و یا به خاموشی نگرایید، بلکه همواره اندیشه و رفتارشان از خاستگاه وحی و عترت رسول الله (ص) سویه می‌گرفت و شمشیرهایش نیز همواره در دفاع از آرمان‌های اهل بیت به کار گرفته می‌شد؛ زیرا شمشیر هیچ‌گاه از آرمان جدا نمی‌شود.

این‌که گاهی نقل می‌شود که اندیشه‌ها از رفتار و شمشیر جدا شده است، مانند این‌که از فرزدق نقل شده است که در پاسخ امام حسین (ع) در باره اوضاع عراق گفت: «قلب‌های مردم با تو ولی شمشیرهایشان با بنی‌امیه است»<sup>۱۳</sup> سخنی قابل نقد است؛ زیرا شمشیر همواره در اختیار اندیشه است و اگر بیش‌تر مردم عراق اندیشه و قلبشان با اهل بیت است، شمشیر و رفتار آنان نیز مدافعان اندیشه و آرمان خواهد بود. بر اساس همین حقیقت، امام حسین (ع) دعوت مردم عراق را پذیرفت و به سوی آنان حرکت کرد. و نمی‌توان گفت که جامعه‌شناسی امثال فرزدق، از امام حسین (ع) بهتر بوده و حضرت شناخت درستی از جامعه‌ای که نهضت خود را در آن آغاز کرد، نداشته است.

البته این سخن، بدان معنا نیست که در عراق هیچ شمشیری علیه امام حسین (ع) نبود؛ زیرا



شکل‌گیری یک جریان اجتماعی، که حتی بخش بزرگی از جامعه را فراگیرد، لزوماً به این معنا نخواهد بود که جریان مخالف با آن، در همان جامعه شکل نگیرد، بلکه در درون یک جامعه، همواره جریان‌های متضاد شکل می‌گیرند. آن‌چه در عراق وجود داشت، به علت سابقه حکومت‌داری امیرالمؤمنین(ع) و شکوفا شدن اندیشه‌های تابناک ایشان در عراق، به ویژه در کوفه، شکل‌گیری یک تشکل بزرگ اجتماعی همراه و یاور اهل بیت بود که لایه‌های عمیق آن، در عراق و حجاز و لایه‌های دیگر آن، در سرتاسر کشور اسلامی به چشم می‌خورد.

گرچه جریان‌های متضاد نیز وجود داشتند و در فرصت‌هایی که فراهم می‌شد، ابراز وجود می‌کردند، ولی شمشیرهایی که در عراق، به روی امام حسین(ع) کشیده شد، شمشیرهای تشکل هم‌سو نبود، بلکه شمشیرهای جریان‌های متضاد بود که عیدالله بن زیاد با زور و تزویر، آنان را علیه امام حسین(ع) و اهل بیت ساماندهی کرد.

سخنان فرزدق نیز می‌تواند ناظر به همین جریان‌ها باشد، نه شیعیان و هواداران اهل بیت. البته شرح ماجرای سقوط کوفه، تحقیق بیش‌تری را می‌طلبد که در جای خود انجام گرفته است. در هر صورت، جریان بزرگ تشکل هم‌سوی اهل بیت را نمی‌توان نادیده انگاشت، گرچه جریان‌های متضاد نیز وجود داشته باشند.

### ● جریان‌های متضاد

شکل‌گیری جریان توانمند و حق‌محور، در یک جامعه، لزوماً بدین معنا نیست که جریان‌های مخالف، در همان جامعه شکل نگیرد، بلکه در جامعه همواره جریان‌های متضاد و چالش‌گر حق و باطل در حرکتند و این واقعیت، یک سنت تغییرناپذیر اجتماعی است که قرآن بر آن تأکید می‌کند.

قرآن در باره قوم بنی‌اسرائیل، دو جریان متضاد را، که از متن یک جامعه خیزش کرده، معرفی می‌نماید. یک جریان، که از متن جامعه بنی‌اسرائیل برخاسته، از رهبری به حق حضرت موسی حمایت می‌کند. و به علت روش حق‌مدارش به بار نشسته و پیروزی و سرفرازی نصیبش می‌شود؛ یعنی همان تشکلی که در راه اندیشه و آرمان‌های برحق حضرت موسی پایداری کرد و بر خدای سبحان تکیه زد:

«قالوا علی الله توکلنا ربنا لا تجعلنا فتنه للقوم الظالمین»<sup>۱۴</sup>

قوم موسی گفتند: «اعتماد ما بر خدا است، پروردگارا! ما را مورد آزمون گروه ستم‌پیشه



قرار مده.»

خدای سبحان نیز در اثر پایداری آنان این تشکل را به هدف خود رساند و آنان را از خطرها رهانید:

«و جاوزنا بنی اسرائیل البحر.»<sup>۱۵</sup>

بنی اسرائیل (قوم موسی) را از دریا (به صورت اعجاز) عبور دادیم.

این تشکل را زندگی امن همراه با روزی های فراوان نصیب کرد:

«و لقد بوأنا بنی اسرائیل مَبُوءاً صدق و رزقناهم من الطیبات.»<sup>۱۶</sup>

در نهایت، این تشکل حق گرا به علت پایداری در راه حق، به پیروزی می رسد:

«و تمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا.»<sup>۱۷</sup>

و عده نیک خدا در باره بنی اسرائیل (قوم موسی) به علت پایداری آنان در راه حق، تحقق یافت.»

در برابر این جریان اجتماعی، جریان مخالفی، که آن هم از متن همان جامعه برخاسته بود، وجود داشت که کورکورانه از او هام تفرعن پیروی و از منویات شوم آنان حمایت می کرد:

«فاتبعوا امر فرعون و ما امر فرعون برشید.»<sup>۱۸</sup>

قوم فرعون از دستور فرعون پیروی کردند و دستور فرعون، رهنمون به حق نیست و بالندگی ندارد.

این روش باطل گرا سرنوشتی شوم را، که ذلت و گرفتاری است، پیش رو دارد که رسوایی

دنیا و خزی آخرت را نصیب آنان می کند:

«فقلنا لهم کونوا قردةً خاسئین.»<sup>۱۹</sup>

آنان را بوزینه های پست قرار دادیم.

و سر انجام، اینان به علت طغیان در برابر حق، در گرداب گناه خویش، در کام امواج

غرق شدند:

«فاغرقنا آل فرعون.»<sup>۲۰</sup>

پس آل فرعون را غرق کردیم.

آل فرعون از همان قوم بنی اسرائیل نشأت گرفته بودند و سرنوشت شوم آنان نیز به علت

عملکرد و رفتار حق ستیز آنان بود:

«ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون.»<sup>۲۱</sup>

این سرنوشت، به علت عصیان و رفتار تجاوزگری آنان است.



همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، دو جریان متضاد، از درون یک جامعه خیزش گرفته، دو روش متفاوت و دو سرنوشت را نیز در پی دارند؛ زیرا سنت‌های الهی جابه‌جایی و دگرگونی نمی‌پذیرند. هر روش، سرنوشت همان روش را در پی خواهد داشت:

«فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»<sup>۲۲</sup>

این حقیقت، در زمان رسول‌الله(ص) و نیز پس از رحلت ایشان در طول دوران زندگی اهل‌بیت شکل گرفت و همراه با آن، جریان‌های مخالف تشکل هم‌سو و همراه اهل‌بیت نیز پای گرفتند که سنگ زیرین این جریان را، که با محوریت بنی‌امیه می‌چرخید، می‌توان در دوران جاهلیت جست‌وجو کرد. رویش این جریان مخالف، گرچه به زمان عثمان، در مدینه بازگشت دارد، اما محور آن را توانمندی بنی‌امیه در شام شکل می‌دهد و لایه‌های عمیق این جریان، در شام است، گرچه لایه‌های نازک آن، در سراسر کشور اسلامی به چشم می‌خورد. این جریان، در برابر امام علی(ع) و تشکل همراهش و نیز امام حسن مجتبی(ع) با طیف بزرگی که از دعوت‌کنندگان از امام حسین(ع) حمایت می‌کرد، قد برافراشته بود و در صحنه‌های اجتماعی نقش ایفا می‌کرد و باعث گردش و مداولۀ نهاد سیاسی می‌شد. این جریان چالش‌گر، از آرمان‌های شوم بنی‌امیه هواداری می‌کرد و همواره به ندای آنان پاسخ می‌داد و بر تشکل هم‌سوی اهل‌بیت آسیب می‌رساند.

با این بیان رویکرد، نکوهش‌های عترت و آل‌رسول(ص) نیز از مردم عراق و کوفه، در برخی موارد آشکار می‌گردد؛ زیرا برخی نکوهش‌ها متوجه جریان‌های متضاد است، گرچه برخی شکوه‌ها نیز می‌تواند متوجه سستی و سهل‌انگاری جریان همراه اهل‌بیت باشد. در هر صورت، با تحلیل کوتاه از محور نخست نوشتار، به محورهای دیگر، یعنی حاکمیت بنی‌امیه و پیامد این حاکمیت، که پیوند عمیقی با عنوان نوشتار دارد، می‌پردازیم؛ زیرا با تبیین حاکمیت و گسترۀ پیدایش حکومت بنی‌امیه و پیامدهای آن، نقش فشارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بنی‌امیه، در آغاز نهضت نیز آشکار خواهد شد؛ زیرا این فشارها، گرچه از زمان عثمان آغاز شد، اما همواره بر تراکم آن‌ها افزوده شد تا سبب شد نهضتی شکوهمند علیه آن‌ها گردد. تبیین این محورها تفسیر این سخن کوتاه و شیوای امیرالمؤمنین(ع) خواهد بود در بارۀ حاکمیت حزب عثمانیه:

«فیتخذوا مال الله دولاً و عباد الله خولاً و الصالحین حرباً و الفاسقین حزباً»<sup>۲۳</sup>

بنی‌امیه مال خدا (اموال عمومی) را در بین خویش دست به دست کردند، و بندگان خدا را برده





خویش ساختند و با افراد شایسته به ستیز برخاستند و افراد تبه‌کار را پیرامون خویش گرد آوردند.

#### □ ب. حاکمیت حزب عثمانیه

پیشینه حکومت بنی‌امیه یا حزب عثمانیه را از زمان عثمان، خلیفه سوم می‌توان جست‌وجو کرد. از هنگام خلافت وی تغییرات چشم‌گیری در نظام مدیریت امت اسلامی پدیدار شد. وی از معیارهای دینی و سنت رسول‌الله (ص) و حتی از روش‌های دو خلیفه پیش از خود، آشکارا عدول کرد. سیاست قوم‌گرایی و تبعیض در مدیریت وی آشکار شد، به گونه‌ای که حاکمیت قوم خود (بنی‌امیه) را پایه‌ریزی کرد. در دوران حکومت‌داری عثمان، بیش‌تر مسؤولان سیاسی و استانداران، از بنی‌امیه و سرسپردگان سینه‌چاک آنان برگزیده شدند و مسؤولیت‌های کلیدی، در مسیر اهداف آنان واگذار شد.

در زمان عثمان معادلات سیاسی و به دنبال آن، معادلات اجتماعی و اقتصادی، به گونه‌ای دگرگون شد که عدول از معیارها در جهت حاکمیت بخشیدن به قوم بنی‌امیه، آشکارا صورت می‌گرفت و این سخن عمر در باره عثمان، کاملاً درست است که اگر عثمان امور را در اختیار گیرد، بنی‌امیه را برگردۀ مردم سوار خواهد کرد.<sup>۲۴</sup> معیار عزل و نصب و توزیع نیروی انسانی، قوم‌گرایی بود که انتخاب استانداران، نمونه بارز آن است. استانداران عثمان، همگی از این قماش بودند. ولید بن عقبه، برادر ناتنی وی با فسق آشکارش و علی‌رغم مخالفت‌های همه اندیشمندان، استاندار کوفه شد. عبدالله بن عامر کریز (استاندار بصره)، معاویه بن ابوسفیان (استاندار خودمختار شام)، یعلی بن منیه (استاندار یمن)، جریر بن عبدالله (استاندار همدان)، عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح (استاندار مصر) و مروان حکم، داماد وی، مشاور و در حقیقت، وزیر دربار وی، نمونه‌هایی از این دست هستند.

حاکمیت حزب عثمانیه، از طریق استانداری معاویه در شام و سپس حاکمیت وی بعد از داوری دومة‌الجنذل، در زمان امیرالمؤمنین (ع) و به ویژه پس از مصالحه با امام حسن مجتبی (ع) تداوم یافت. پس از مصالحه سابط وی اختیاردار همه کشور بزرگ اسلامی شد و سیره‌ای به مراتب تأسف‌بارتر از سیره عثمان در پیش گرفت و دامنه‌های حکومت بنی‌امیه را به حجاز، آن‌گاه عراق گسترش داد، به گونه‌ای که همه مسؤولیت‌های سیاسی، قضایی، اجتماعی، اقتصادی و دینی در اختیار بنی‌امیه قرار گرفت و حاکمیت این قوم، به طور فراگیر



تشبیت شد.

برخی از مسؤولان در زمان معاویه، عبارت بودند از: سعید بن عثمان، استاندار کوفه در سال ۵۶ و استاندار خراسان در سال ۵۷، عبدالله بن ام‌الحکم، خواهرزاده معاویه، استاندار کوفه در سال ۵۸، که مردم وی را نپذیرفتند. آن‌گاه به مصر اعزام شد، که مردم مصر نیز وی را نپذیرفتند.<sup>۲۵</sup> ولید بن عتبه بن ابی سفیان، استاندار مدینه، که در زمان یزید نیز استاندار مدینه بود. مروان حکم، داماد عثمان و نیز سعید بن العاص، استاندار مدینه. عبدالله بن عامر، پسر دایی عثمان، استاندار بصره و سیستان.<sup>۲۶</sup> عمرو عاص، وزیر مشاور و استاندار مصر. عبدالله بن عمرو عاص، استاندار مصر.<sup>۲۷</sup> زیاد بن ابیه، سرسپرده و جلاّد معاویه، استاندار بصره و سپس کوفه و نیز خراسان. چهار نفر از فرزندان همین زیاد، یعنی عبدالرحمن بن زیاد، ربیع بن زیاد، عباد بن زیاد، و عبیدالله بن زیاد، استانداران خراسان، سیستان، کوفه و خراسان.<sup>۲۸</sup> عبیدالله بن خالد و نیز ضحاک بن قیس و نعمان بن بشیر، استانداران کوفه.<sup>۲۹</sup> مسلم بن مخلد، استاندار مصر و آفریقا.<sup>۳۰</sup> بسر بن ارطاة، استاندار بصره.<sup>۳۱</sup>

دیگر مسؤولان قضایی و شؤون دینی که شرح آن خواهد آمد نیز در اختیار همین طیف از بنی امیه و یا هواداران سرسپرده آنان قرار داشت.

حاکمیت سیاسی بنی امیه، هرّم محوری توانمندی اجتماعی آنان بود که فرصت را در دیگر عرصه‌ها برای دستیابی به اهداف آنان فراهم ساخت. این توانمندی سیاسی، باعث پدیدار شدن یک جریان بزرگ اجتماعی چالش‌گر، در برابر اهداف الهی عترت آل رسول (ص) پدیدار ساخت. حزب عثمانیه با این توانمندی، موفق به دست یازیدن به برخی اهداف خویش شد که چنگ اندازی به اهرم‌های قدرت سیاسی، راه را برای رسیدن به اهداف بزرگ آن هموار ساخت. حزب عثمانیه، که پیشینه آن را در جاهلیت می‌توان جست‌وجو کرد و تداوم آن، حزب ابوسفیان است، همواره در آرزوی در آغوش گرفتن حکومت سیاسی بود که با انقلاب اسلامی رسول خدا (ص) از اختیار آنان خارج شده بود و ابوسفیان، خود به این حقیقت اعتراف کرد. وی هنگام خلافت عثمان بر مزار حمزه سیدالشهدا حاضر شد و پای خویش را بر مزار شریف او کوبید و گفت: «حمزه! آن چیزی که ما با شما در ستیز برای آن بودیم، اینک به چنگ ما افتاده است».<sup>۳۲</sup> و نیز این گونه رهنمون داد که حکومت، همانند توپ باید در دستان بنی امیه دست به دست شود، بهشت و جهنمی در کار نیست:



«تلقوها یا بنی عبدشمس تلقف الكرة فوالله ما من جنه ولا نار»<sup>۳۳</sup>

در زمان خلافت عثمان، ابوسفیان هنگامی که برای گفتن تبریک، بر وی وارد شد، گفت: «بعد از قوم تیم و عدی حکومت به دست تو افتاده است. آن را همانند توپ، در بین بنی‌امیه گردش ده و محورهای آن را بنی‌امیه قرار ده، که این پادشاهی است: «أدرها كالكرة و اجعل اوتادها بنی‌امیه فانما هو الملك».<sup>۳۴</sup>

این در حالی بود که همین ابوسفیان هنگامی که ابوبکر خلیفه شد، برای برانگیختن آشوب داخلی به امام علی (ع) پیشنهاد پشتیبانی داد که اگر مایل باشی، برای حمایت از تو مدینه را پر از سواره و پیاده نظام خواهم کرد. امام علی (ع) که از هدف شوم وی باخبر بود، پاسخ داد: «تو همواره در دشمنی با اسلام بودی».<sup>۳۵</sup>

معاویه سردمدار دیگر حزب عثمانیه نیز آشکارا اعتراف کرد که من برای نماز و روزه با مخالفان خود در ستیز نیستم، من برای به چنگ آوردن حکومت می‌جنگم: «انی والله ما قاتلتکم لتصلوا و لا تصوموا و لتحجوا و لتزکوا انکم لتفعلون ذلک انما قاتلتکم لِأُتَمَرِکُمْ».<sup>۳۶</sup>

و این گونه حاکمیت حزب عثمانیه، از زمان عثمان آغاز شد و به استقرار حاکمیت بنی‌امیه انجامید.

### ◀ خاستگاه حزب عثمانیه

البته این نکته نیز نباید از نظر دور باشد که شکل‌گیری این حزب، تنها به زمان عثمان بازگشت ندارد، بلکه پیشینه آن، به زمان جاهلیت، زمان حاکمیت ابوسفیان بر قریش باز می‌گردد. این حزب خط‌مشی خود را که حاکمیت قوم‌گرایی علی‌الاطلاق می‌باشد و انواع ناهنجاری‌های اجتماعی را در پی داشت، از احزاب چالش‌گر زمان ابوسفیان دریافت می‌کرد. انگیزه‌های جاهلی و برتری‌طلبی و نابرابری‌های آن زمان، در ذهن سران قوم بنی‌امیه رسوب داشت تا این‌که از زمان خلافت عثمان به بعد، فرصت میدان‌داری یافت. ابوسفیان سردمدار احزاب مخالف رسول‌الله (ص) بود و در بسیاری از جنگ‌ها علیه مسلمانان نقش داشت. در سه جنگ بزرگ بدر، احد و احزاب، جبهه مقابل رسول‌الله (ص) را ابوسفیان شکل می‌داد. در جنگ خندق، همه احزاب مخالف رسول‌الله (ص) به رهبری ابوسفیان در نبرد شرکت کردند و این جنگ به همین علت، جنگ احزاب نامیده شد. که قرآن از آن این گونه یاد می‌کند:



«وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ.»<sup>۳۷</sup>

مؤمنان هنگامی که احزاب (نیروی مقابل) را مشاهده کردند، گفتند: این همان نویدهای خدا یو پیامبرش است.

به همین علت، از بنی امیه به عنوان تداوم و بقایای حزب جاهلیت و حزب ابوسفیان یاد می شود؛ زیرا خاستگاه این قومیت، بازگشت به آن دوران دارد.

امیرالمؤمنین (ع) در هنگام بسیج نیرو به جبهه نبرد با معاویه، با همین عنوان از وی یاد می کند:

«سَبِّروا الی اعداء الله، سَبِّروا الی اعداء السنن و القرآن، سَبِّروا الی بقية الاحزاب و قتلة المهاجرين و الانصار.»<sup>۳۸</sup>

به سوی دشمنان خدا و دشمنان رسول الله و قرآن بسیج شوید. به سوی بقایا و اعقاب احزاب جاهلی و قاتلان مهاجران و انصار حرکت کنید.

اعقاب ابوسفیان تا آن جا با این عنوان معروف بودند که امثال زیاد بن ابیه نیز برای نکوهش آنان از همین عنوان استفاده می کند: «العجب من ابن آكلة الاكباد و كهف النفاق و رئیس الاحزاب».<sup>۳۹</sup>

روش این حزب نیز همان روش عهد جاهلیت بود؛ یعنی با همه فضایل در ستیز بود که متأسفانه پس از رحلت رسول الله (ص) فرصت میدان داری را به دست آورد و بدین سان، حاکمیت خویش را بر امت اسلامی استقرار بخشید. این حاکمیت، پیامدهای عبرت آمیز را برای هر زمان دیگری به یادگار نهاد که در بخش بعدی به پیامدهای این حاکمیت می پردازیم.

### ◀ پیامدهای حاکمیت حزب عثمانیه

#### □ الف. فرهنگی

توانمندی سیاسی بنی امیه فرصت فرهنگ سازی و سوق اندیشه های عمومی جامعه، به سمت و سوی اهداف خویش را فراهم آورد. حزب عثمانیه با در اختیار گرفتن سکوهای تبلیغاتی و جایگاه های انحصاری، فرهنگ سازی خویش را در دو محور متمرکز کرد. محور نخست، فضا سازی فرهنگی در جهت طرح شایستگی ها و فضایل دروغین بنی امیه و محور دوم، تهاجم گسترده فرهنگی علیه رقیب های خود، به ویژه اهل بیت رسول الله (ص). تأثیر گذاری این تهاجم، گرچه از زمان خلیفه سوم بود، اما در زمان معاویه، به ویژه مدت هم زمانی با امامت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به اوج رسید. بر این اساس، این موضوع را



در دو بخش می‌توان بررسی کرد:

۱. در محور نخست، آنان تا توانستند در باره فضایل بنی‌امیه فرهنگ‌سازی کرده و حتی احادیث جعلی فراوانی را از زبان رسول‌الله(ص) و صحابه بزرگ ایشان در شأن آنان ساخته و منتشر کردند. قلم‌به‌دستان و سخن‌گویان مزدور، مانند کعب‌الاحبار، در باره فضیلت پیاز عکه گرفته تا سران بنی‌امیه، حدیث جعل و منتشر ساختند، احادیثی مانند: «أشد امتی حیاء عثمان بن عفان»، «عثمان بن عفان احیا امتی و اکرمها»، «الحیاء من الایمان و احیا امتی عثمان» و «لکل نبی رفیق فی الجنة و رفیقی فیها عثمان بن عفان». <sup>۴۰</sup> و مانند: «معاویة احکم امتی و اجودها» و «معاویة احلم امتی و اجودها». <sup>۴۱</sup>

با این‌که رسول‌الله(ص) در باره معاویه فرمود: «به دین من از دنیا نخواهد رفت»، این‌گونه سخن ستایش از معاویه به زبان حضرت آویخته می‌شود. در فضیلت بنی‌امیه آن مقدار حدیث جعل شد و برگوش مردم شام نواخته شد که بنی‌امیه را نزدیک‌ترین خویشان رسول‌الله(ص) معرفی کردند و آیات و روایاتی را که در شأن ذوالقربی و رهبری آنان مطرح است، بر بنی‌امیه تطبیق کردند. عبدالله بن علی بزرگانی از شام را نزد ابی‌عباس سفاح فرستاد و در نزد وی سوگند یاد کردند که خویشانی غیر از بنی‌امیه برای رسول‌الله(ص) نمی‌شناسند تا خلافت را از وی به ارث ببرند. این ترفند، با این هدف بود که خلافت و حکومت خویش را با عنوان وارث رسول‌الله(ص) مطرح سازند.

این اندازه جعل و فرهنگ‌سازی‌ها مراکز فرهنگی و شاعران را به تعجب می‌آورد که ابراهیم بن‌المهاجر در همین زمینه می‌سراید:

عجباً زاد علی کل العجب	ایها الناس اسمعوا أخبرکم
فتحوا للناس ابواب الکذب	عجباً من عبد شمس، أنهم
دون عباس بن عبدالمطلب	ورثوا احمد فی ما زعموا
یحوز المیراث الا من قرب <sup>۴۲</sup>	کذبوا و الله ما نعلمه

ای مردم! توجه کنید تا سخنی بس شگفت‌انگیز با شما در میان گذارم. شگفت از فرزندان عبد شمس که درهای دروغ را بر مردم گشودند، که مدعی هستند آنان با وجود فرزندان عباس بن عبدالمطلب، از رسول‌الله ارث می‌برند. سوگند به خدا که دروغ می‌گویند زیرا ارث بر اساس خویشاوندی است.





این نمونه‌ها به خوبی آشکار می‌سازد که فشارهای بنی‌امیه، در زمان امام حسین (ع) که هم‌زمان با دوران معاویه بود، تا چه اندازه متراکم شده بود.

بنی‌امیه خود را وارث رسول‌الله (ص) و ولی امر مسلمانان معرفی کردند و حتی خود را ولی دم عثمان مطرح کرده و پیراهن عثمان را علم ساختند تا در برابر رقیبان خود به ستیز برخیزند. آنان در جعل مطالبی در باره خون‌خواهی عثمان، این‌گونه شایعه کردند که اگر امت برای خون‌خواهی به پانخیزد، باید منتظر بلای آسمانی باشد: «لو لم يطلب الناس بدم عثمان لرموا بالحجارة من السماء».<sup>۴۳</sup>

این فرهنگ و روش، اگر فرصت تداوم می‌یافت، همه جامعه اسلامی را فرا می‌گرفت و اگر همه مردم در فرهنگ و اندیشه، همانند شامیان می‌شدند، چه چیزی از قرآن و عترت باقی می‌ماند؟

۲. محور دوم فرهنگ‌سازی آنان، تهاجم فرهنگی علیه اهل بیت و عترت رسول‌الله (ص) بود. حزب عثمانیه، مردم را از نقل احادیث فراوان رسول‌الله (ص) در شأن اهل بیت منع کردند و معاویه صریحاً دستور داد که کسی نباید فضایل و احادیث رسول‌الله (ص) را در باره منقبت امام علی (ع) نقل کند.<sup>۴۴</sup>

آنان یاران و دوستان اهل بیت را به دار کشیدند و زبان بریدند و دهان میثم تمار را بر بالای دار دوختند تا فضیلت حضرت علی (ع) را بر زبان نیاورند.

از سوی دیگر، تهاجم تبلیغاتی برای مخدوش جلوه دادن چهره تابناک عترت پیامبر (ص) به اوج خود رسید. از چهره شاخصی مانند امام علی (ع)، چهره‌ای می‌سازد که مردم شام وی را مسلمان نمی‌شناختند. آنان هنگامی که می‌شنوند که امام علی (ع) در مسجد مضروب شده است، تعجب می‌کنند که وی چرا به مسجد آمده است. هزاران سخن‌گوی جیره‌خوار، بر فراز هفتاد هزار منبر، حضرت علی (ع) را سب و نفرین می‌کردند. خطیبان نمازهای جمعه و اجتماعات، خطبه بدون لعن بر امیرالمؤمنین علی (ع) را باطل می‌دانستند. در اجتماعات نهادینه دینی، مانند نماز جمعه، نماز عید قربان و نماز عید فطر، علی (ع)، این چهره درخشان و شفاف، مورد لعن قرار می‌گیرد. حضرت فاطمه (س) را مردم شام، دختر رسول‌الله (ص) از عایشه و خواهر معاویه می‌پندارند!<sup>۴۵</sup>

این‌ها برخی از پیامدهای تهاجم تبلیغی بنی‌امیه است که از چهره‌های تابناکی مانند امام



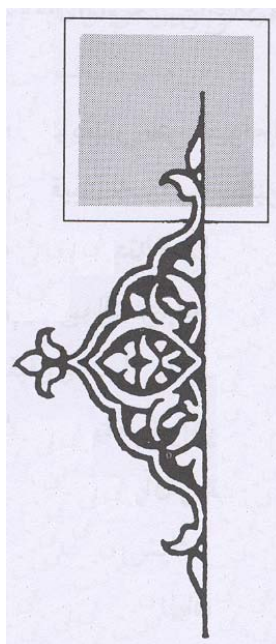
علی و حضرت فاطمه، این گونه چهره‌ای می‌سازد، معاویه را نزدیک‌ترین خویشاوند رسول‌الله (ص) مطرح می‌کند. که همه شؤن رسول‌الله (ص) از جمله رهبری، به وی منتقل شده است. این موارد، گواه صادقی بر این حقیقت است که همواره بر تراکم این فشارها در عهد بنی‌امیه افزوده شده است تا این‌که در زمان معاویه به اوج خود می‌رسد.

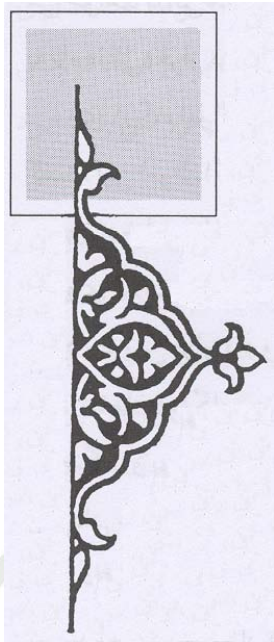
اگر این تهاجم‌ها تداوم می‌یافت و چند قرن در میان امت اسلام، چهره اهل بیت این‌گونه معرفی می‌شد، چه پیامدهایی را به دنبال داشت؟ آیا از عترت و قرآن چیزی باقی می‌ماند؟

#### □ ب. اقتصادی: «فیتنوا مال الله دولا»

ساماندهی اقتصادی از ویژگی‌های استقرار حکومت دینی است که عدالت اجتماعی را در ابعاد گوناگون تحقق می‌بخشد. نهاد سیاسی، هر چه از معیارهای دینی عدول کند، به همان اندازه به ناهنجاری‌های اقتصادی روی آورده و باعث نابرابری‌های اقتصادی می‌گردد. در زمان بنی‌امیه، به علت حاکمیت قوم برتری‌طلب آنان، نابرابری عمیق در فرآیند ساختار اقتصادی جامعه پدیدار شد، به گونه‌ای که اقلیت حاکم و فرصت‌طلب، سرمایه‌های کلانی از اموال عمومی و حیف و میل انباشتند و بیش‌تر افراد جامعه، به ویژه مخالفان بنی‌امیه و بالآخر عترت پیامبر (ص) و هواداران آنان، در تنگناهای شدید محرومیت قرار گرفتند.

از آغازین روز حکومت عثمانی و با مسلط شدن بنی‌امیه بر گرده مردم، گسیل سرمایه‌ها به سود اشخاص توانمند سیاسی شروع شد و تا انقراض بنی‌امیه ادامه یافت. آنان نه تنها نقدینه‌های بیت‌المال و ثروت‌های عمومی را، که در آن زمان، به صورت شمش‌های طلا و نقره بود، به جیب‌های خود سرازیر کردند،





بلکه اموال و مستقلات انفال را به گونه‌ای مدیریت کردند که به سود آنان ضبط و ثبت شود. این تبعیض ناروا، به اندازه‌ای سرمایه نزد آنان انباشت که افراد به راحتی می‌توانستند هزینه‌های جنگ‌های مهم را متحمل شوند. بنی‌امیه به بیان امیرالمؤمنین (ع) همانند شتر گرسنه‌ای که به علف بهاری روی آورد، به بیت‌المال تهاجم کردند: «یخضمون مال الله خضمة الابل نبتة الربیع».<sup>۴۶</sup> عثمان در این راه، آن‌گونه آشکارا موضع گرفت که اظهار داشت: اگر کلیدهای بهشت در اختیار من بود، در اختیار بنی‌امیه قرار می‌دادم:

«اما والله لو قدرت علی مفاتیح الجنة لسلمتها الی بنی‌امیه».<sup>۴۷</sup>

جالب این است که این روش را نه تنها نکوهیده نمی‌دانست، بلکه به آن افتخار هم می‌کرد. هنگامی که زیاد بن عبید از حیف و میل‌های عثمان برآشفته و به گریه افتاد، عثمان گفت: گریه چرا؟ عمر خویشان خود را از بیت‌المال برای رضای خدا محروم می‌کرد و من برای رضای خدا خویشانم را برمی‌گزینم. «انا اعطی اهلئ و قرابتی ابتغاء وجه الله».<sup>۴۸</sup>

بررسی برخی آمار و ارقام‌ها روش ناعادلانه بنی‌امیه را به خوبی آشکار می‌سازد. عثمان به چهار نفر از قریش، که آنان را به دامادی خویش برگزید، سه هزار دینار بخشید. هنگامی که آفریقا فتح شد، یک پنجم غنایم این فتح را به دامادش مروان بخشید. هم‌چنین به حکم بن عالم (پدر مروان) سیصد هزار درهم از صدقات بخشید. وقتی عبدالله بن أسید، در مدینه به حضور عثمان رسید، به وی سیصد هزار درهم و به هر یک از همراهان وی صد هزار درهم اعطا کرد که عبدالله بن ارقم، صندوق‌دار بیت‌المال از پرداخت آن‌ها امتناع ورزیده و کلیدهای خزانه را در مسجد، نزد عثمان آورد و بر منبر آویخت و گفت: یک غلام (حلقه به گوش)



می خواهد تا این مبلغ ها را بی چون و چرا بپردازد. عثمان کلیدها را گرفت و در اختیار غلامی به نام «نائل» قرار داد. عبدالله نیز به خانه خویش برگشت.

وی آن گاه اموالی را نزد عبدالله بن ارقم فرستاد که وی از دریافت آن ها خودداری کرده و گفت: این اموال اگر از بیت المال باشد، سهم من از بیت المال این مقدار نیست و اگر از اموال شخصی خلیفه باشد، مرا نیازی به این گونه اموال نیست.<sup>۴۹</sup>

وی فدک را که بخشیده رسول الله (ص) به حضرت فاطمه (س) بود، در اختیار مروان، داماد خویش قرار داد و بخشی از زمین بازار مدینه را به حرث بن حکم، برادر مروان واگذار کرد. عثمان قرقگاه و مراتع مدینه را در اختیار بنی امیه قرار داده بود تا دام هایی که از بیت المال به چنگ آورده بودند، در آن مراتع بچرند و به دام های دیگران اجازه ورود به آن مراتع را نمی داد. عثمان پس از فتح مغرب، همه غنایم آن را در اختیار عبدالله بن ابی سرح قرار داد و برای دیگران سهمی منظور نکرد. وی به ابوسفیان دو بیست هزار درهم و به مروان نیز در نوبت دیگر، صد هزار درهم بخشید که عبدالله بن ارقم، صندوق دار وی برآشت و گریست. عثمان گفت: از این که صله رحم به جا آوردم، گریه می کنی؟ عبدالله گفت: برای این گریه می کنم که انگار این اموال را جایگزین اموالی می کنی که در زمان رسول الله (ص) انفاق کردی، که اگر آن زمان بود، صد درهم این اموال هم برای مروان زیاد بود.<sup>۵۰</sup>

وی به طلحه دو بیست هزار دینار، به زبیر حدود شصت میلیون درهم و به زید بن ثابت در یک مرحله، صد هزار دینار بخشید. زید بن ثابت به قدری طلا و نقره انباشته بود که پس از مرگ وی شمش ها را با تبر می شکستند و تقسیم می کردند.<sup>۵۱</sup> یعلی بن منبه به اندازه ای ثروت اندوخته بود که پس از عثمان، هنگامی که به مکه گریخت و با ناکثین هم پیمان شد، بخش بزرگی از هزینه جنگ جمل را متحمل شد. نیز عبدالله بن عامر (پسر دایی عثمان) استاندار عثمان در بصره، آن مقدار ثروت اندوخت که وقتی با ناکثین در مکه هم پیمان شد، بخش دیگری از هزینه جنگ علیه حضرت علی (ع) را متقبل شد و شتر سرخ موی «عسگر» را در اختیار عایشه قرار داد.<sup>۵۲</sup>

عمر و عاص در هنگام مرگ ۳۲۵۰۰۰ دینار، هزار درهم، دو هزار درهم گندم، ده هزار درهم رضیعه و ... از خود بر جای نهاد.<sup>۵۳</sup> و خود عثمان هنگام مرگ، پنجاه هزار دینار، دو میلیون درهم و هکتارها زمین و رمه های شتر بر جای نهاد.<sup>۵۴</sup> زیاد، استاندار معاویه در کوفه و بصره، دست عمال خود را در حیف و میل باز گذاشت و آنان نیز هزاران درهم را بردند و در



یک قلم، ۲۵۰۰۰ درهم نصیب وی شد.<sup>۵۵</sup> عبدالرحمن بن زیاد در مدت کوتاه استانداری خراسان، آن اندازه مال انباشت که اگر هر روز هزار درهم هزینه می‌کرد، برای صد سالش کفایت می‌کرد.<sup>۵۶</sup> شخص معاویه آن گونه ثروت اندوخت که سرمایه کلان باارزشی را به خود و هوادارانش اختصاص داد.<sup>۵۷</sup>

این‌ها بخشی از ده‌ها موارد آمار و ارقام حیف و میل اموال عمومی، در زمان حکومت بنی‌امیه است. آنان با این سرمایه‌ها کاخ‌هایی متعدد در مدینه و بصره و شام بر پا کردند<sup>۵۸</sup> و زندگی ساده و زاهدانه، جای خود را به اسراف، اشراف‌گری و تباهی سپرد. این در شرایطی بود که عموم جامعه، به ویژه بنی‌هاشم و شیعیان امام علی (ع) از حق زندگی برخوردار نبودند، جان و مالشان در امنیت نبود. در زیر هر سرپناهی و در کنار هر حجر و مدری که شیعیان علی (ع) را می‌یافتند، آنان را به شهادت می‌رساندند و اموالشان را به غارت می‌بردند.

### □ ج. اجتماعی: «و عباد الله خولاً»

حاکمیت سیاسی بنی‌امیه، که تهاجم فرهنگی و نابرابری اقتصادی را در پی داشت، باعث نابه‌سامانی‌های فراوان اجتماعی گردید، به گونه‌ای که نهادهای اجتماعی جامعه، با فرهنگ و انگیزه‌های هدفمند، نهادینه شدند و در اختیار دستگاه حاکم و نیروهای توانمند آنان قرار گرفتند. این روش، باعث دو قطبی شدن جامعه، یعنی اقلیت حاکم متمول، از یک سو و بیش‌تر افراد محروم و تحت فشار جامعه، از سوی دیگر شد. در چنین فضایی تا چه اندازه، ناهنجاری و نابه‌سامانی اجتماعی پدیدار می‌شود و چه فشارهایی در ابعاد گوناگون اجتماعی، بر توده مردم روا می‌گردد.

از هنگام استقرار حکومت بنی‌امیه، نهادهای اطلاع‌رسانی و تبلیغی، قضایی، قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری و نهادهای دینی، مانند امامت جمعه و جماعات و نیز برگزاری مراسم پرشکوه نماز عید قربان و عید فطر و برگزاری کنگره عظیم حج و ... در اختیار بنی‌امیه قرار گرفت. افرادی مانند کعب الاحبار و ابوهریره تا توانستند از زبان رسول‌الله (ص) حدیث جعل کردند. سرسپردگان حکومتی و نظامی و قضایی بنی‌امیه، کشتن امام حسین (ع) را به عنوان آشوب‌گر و خروج‌کننده بر ولی‌امر و حتی خارج شده از دایره دین، لازم می‌دانند.<sup>۵۹</sup> افرادی مانند هشام بن هییره، و فضالة بن عبید انصاری و عمیره بن یثربی عهده‌دار داوری مسلمانان شدند.<sup>۶۰</sup> عصبیت جاهلی در زمان بنی‌مروان تا آن‌جا پیش رفت که امور قضایی، به





غیر عرب (غیر عرب بنی امیه) واگذار نمی شد: «و لا یصلح القضاء الا لعربی».<sup>۶۱</sup> مدیریت امور مساجد و دیگر اماکن مذهبی و عمومی و مدیریت امامت جماعات و جمعه در سراسر کشور، در اختیار بنی امیه قرار گرفت. هزاران سخن گوی خودفروخته، بر بالای ده ها هزار منبر، آن گونه که بنی امیه می خواستند، سخن بر زبان جاری ساختند. همه این امور، در اختیار بنی امیه بود، به گونه ای که در باره کوفه گفته شد که امامت کوفه نباید از عرب خارج شود: «لا یوم الکوفة الا عربی».<sup>۶۲</sup>

کنگره بزرگ حج، سال های متمادی به دست امیر الحاج هایی مانند معاویه، مروان حکم، سعید بن عاص، عنسبه بن ابوسفیان، عتبه بن ابوسفیان، ولید بن عتبه بن ابی سفیان، مغیره بن شعبه و عثمان بن محمد بن ابی سفیان بر پا شد.<sup>۶۳</sup> و امیران بی کفایت حج نیز تا می توانستند از این کنگره بزرگ، در جهت تثبیت حاکمیت بنی امیه تلاش می کردند و از این مراسم با شکوه، که از هر نقطه کشور اسلامی نماینده دارد و بزرگ ترین و گسترده ترین سایت تبلیغاتی محسوب می شد، بهترین بهره را می بردند.

در عصر بنی امیه، به ویژه پس از سلطه بر حجاز و عراق و مصالحه با امام حسن (ع) میدان جولان برای بنی امیه بی رقیب ماند و آنان عمال جیره خوار خود را بر مردم مسلط ساختند و دستور قتل و غارت و تخریب خانه های مخالفان، به ویژه شیعیان حضرت علی (ع) و تشکل هم سو را صادر کردند. بنی امیه دست عمال و حاکمان خویش را در انجام دادن هر جنایتی باز نهادند. آنان نیز آن اندازه کشتند که از کشته ها پشته ها ساختند و با ایجاد رعب و وحشت، صدای هر مخالفی را خفه ساختند و هر کسی که حتی متهم به شیعه می شد، از دم شمشیر می گذشت. آنان یاران امام علی (ع) را تبعید و شکنجه و شهید کردند. میثم تمار بر بالای دار، دهانش دوخته شد تا فضیلت حضرت علی (ع) را بازگو نکند. شیعیان را بر شاخه درخت آویختند و بر چشمان آنان میل گذاخته کشیدند. امام حسین (ع) در نامه خویش به معاویه، جنایات معاویه را این گونه بر می شمارد:

«ثم سلطته علی العراقین فقطع ایدی المسلمین و سمل اغینهم و صلبهم علی جزوع النخل...».<sup>۶۴</sup>

تو زیاد را بر کوفه و بصره مسلط کردی و وی نیز دستان مسلمانان را برید و بر چشمان آنان میل گذاخته کشید و زنان را بر دار آویخت. تو دستور دادی که شیعیان علی را هر جا یافت، بکشد و مثله کند.

بسر بن اوطاه مأمور بود که هر کسی که متهم به شیعه حضرت علی (ع) و متهم به شرکت



در قتل عثمان باشد، به قتل برساند.<sup>۶۵</sup>

زیاد بن ابیه نیز همین مسؤولیت را به گونه‌ای شدیدتر بر عهده داشت که هر جا شیعه‌ای را می‌یابد، به قتل برساند.<sup>۶۶</sup> هنگام سخنرانی زیاد در کوفه، مردم وی را سنگ باران کردند. زیاد دستور داد جمعیت را محاصره کرده و شخصاً در کنار در خروجی، مردم را بازجویی کرد و سرانجام، دست‌های هشتاد نفر از آنان را برید.<sup>۶۷</sup> زیاد شش ماه در کوفه و شش ماه در بصره اقامت می‌گزید و سپس سمرة بن جندب را جانشین خود در بصره قرار داد و به کوفه آمد. هنگام بازگشت از کوفه، سمره هشت هزار نفر را به قتل رسانده بود که ۴۷ نفر آنان جامع قرآن بودند.<sup>۶۸</sup>

زیاد با ایجاد رعب و وحشت، به زعم خود، چنان امنیتی را مستقر ساخته بود که اگر مالی از کسی می‌افتاد، کسی جرأت برداشتن آن را نداشت و مردم لازم نمی‌دیدند در خانه خود را در شب ببندند. آن گونه وحشتی حاکم بود که حتی کسی جرأت سرقت و امثال آن را نداشت.<sup>۶۹</sup> البته امنیت ملی مطلوب است؛ اما نه در سایه چنین مقدار خشونت و وحشتی. در زمان بنی‌امیه، یاران و صحابه بزرگ رسول‌الله (ص) مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند. در زمان عثمان، عمار یاسر آن گونه مورد ضرب و شتم دستگاه حاکم قرار گرفت که بقیه عمر خویش را مانند یک جانباز سپری کرد.<sup>۷۰</sup> عبدالله بن مسعود، قاری معروف قرآن، به گونه‌ای مورد ضرب چکمه‌پوشان حکومت قرار گرفت که دنده‌هایش شکست.<sup>۷۱</sup>

ابوذر غفاری، یار دیرین رسول‌الله (ص) که حضرت در حق وی فرمود: «آسمان بر راست‌گوتر از ابوذر سایه نیفکنده است»، در اثر اعتراض به بی‌عدالتی‌های عثمان، از مدینه به بیابان ریزه تبعید شد و در همان جا غریبانه جان سپرد.<sup>۷۲</sup>

عثمان در نامه‌ای محرمانه، حکم تبعید فرزانشانی چون مالک اشتر، صعصعة بن صوحان، زید بن صوحان، کمیل بن زیاد، جندب، حارث بن عبدالله، ثابت بن قیس و عمرو بن حوق را صادر و آنان را از عراق به شام تبعید کرد.<sup>۷۳</sup>

در زمان بنی‌امیه، به ویژه معاویه، ده‌ها نفر از یاران بزرگ حضرت علی (ع) و هواداران اهل‌بیت، مانند رشید و عمرو بن حمق به طرز فجیعی به قتل رسیدند که در یک نمونه، حجر بن عدی با پنج تن از همراهانش، از کوفه، دست بسته به سوی شام منتقل می‌شوند و در بین راه، در «مرج عذرا» در شصت کیلومتری شام، با دست بسته مظلومانه به شهادت می‌رسند.<sup>۷۴</sup>



در زمان بنی‌امیه، به ویژه پس از مصالحه با امام مجتبی (ع) شیعیان از همه حقوق مدنی و اجتماعی محروم بودند و حتی به جرم شیعه بودن، از فهرست سهمیه بیت‌المال حذف شدند. محرومیت تا بدان حد رسید که سخن امام مجتبی در حق آنان مصداق یافت که حضرت مردم را به پایداری در برابر سلطه بنی‌امیه فرا می‌خواند و به عواقب شوم سلطه بنی‌امیه هشدار می‌داد و می‌فرمود:

«اگر رهبری حق را یاری نرسانید، دچار سلطه بنی‌امیه خواهید شد و سلطه آنان بر دین من (حسن بن علی) خطری ندارد؛ اما آینده شما را می‌بینم که آن گونه حقوق اولیه شما به غارت رفته و آن گونه مورد ستم بنی‌امیه قرار می‌گیرید که برای نیازهای اولیه، که حق شما است و برای نان شب خود، به در خانه بنی‌امیه می‌روید و از آنان تقاضای آب و نانی را که حق خود شما بوده، می‌کنید و آنان این حقوق را نیز از شما دریغ می‌کنند».<sup>۷۵</sup>

این عاقبت و سرنوشت اجتماعی مردم، در زمان بنی‌امیه بود. معاویه در کنار هزاران کوخ، با بیگاری گرفتن از مردم، کاخ سبزی ساخت، برای خویش نگهبانی قرار داد، خود را از مردم محبوب ساخت، بر تخت نشست و خود را اولین پادشاه معرفی کرد.<sup>۷۶</sup>

در عصر اموی‌ها به ویژه معاویه، مسلمانان غیر عرب آن گونه تحقیر شدند که باید بار عرب‌ها را همانند برده به منزل می‌رساندند. اگر غیر عرب سواره بود، باید پیاده می‌شد و مرکب خویش را در اختیار عرب قرار می‌داد و این اندازه ارزش برای آنان قائل نبودند که دختران آنان را از پدر یا مادران، خواستگاری کنند، بلکه از رئیس قبیله خواستگاری می‌کردند.<sup>۷۷</sup>

در آن دوران، مردم حق انتخاب سرنوشت خویش را نداشتند و آزادی اجتماعی رخت بر بسته بود. معاویه همان گونه که خود را با زور تبلیغ و سر نیزه بر مردم تحمیل کرد و مردم عراق را به زور وادار به بیعت ساخت، به زور سر نیزه، برای جانشین خود، یزید نیز بیعت گرفت و رسماً زمامداری دینی را به پادشاهی تبدیل کرد.

این‌ها نموداری از اوضاع اجتماعی در زمان بنی‌امیه است. این شواهد گواهی می‌دهند که چگونه نهادهای اجتماعی، با سمت و سوی اهداف بنی‌امیه استقرار یافته و چگونه بیش‌تر مردم، زیر ستم قرار گرفته و از حقوق اولیه اقتصادی و اجتماعی خویش محروم شده‌اند. این نمودارها به خوبی نابه‌سامانی‌های اجتماعی را آشکار می‌سازد و حاکمیت خشونت و رعب و وحشت را نشان می‌دهد و به خوبی بیان می‌کند که در زمان بنی‌امیه، آزادی اجتماعی برای



مردم، واژه‌ای بیگانه بوده و مردم از ابتدایی‌ترین حق خود، مانند نان شب محروم بودند چه رسد به بزرگ‌ترین حقوق اجتماعی، مانند انتخاب سرنوشت و انتخاب مدیریت سیاسی. همه این‌ها مشخص می‌سازد که چگونه امنیت جای خود را به خشونت و عدالت اجتماعی جای خود را به نابرابری بی‌حد و بالندگی فرهنگی جای خود را به فرهنگ جاهلی عصبیت داده بود، صمیمیت، مهربانی، برادری و مسالمت بی‌رنگ شده و قساوت و قتل و غارت رواج یافته بود، بردگی به شکل دیگری شکل گرفته و آزادی اجتماعی فراموش شده بود. در زمان بنی‌امیه، نهاد سیاسی دینی، که به شکل امامت، در باور شیعه و به شکل خلافت، در باور دیگران شکل گرفته بود، به پادشاهی و اشرافیت و موروثی بودن تغییر می‌یابد. خلفای پیشین حتی از اطلاق عنوان پادشاهی به آنان پرهیز داشتند و تلاش بر زهد و دوری از زخارف دنیایی داشتند؛ اما در زمان بنی‌امیه رسماً نهاد سیاسی جامعه به سوی پادشاهی موروثی گرایش یافت و روی آوردن به اشرافی‌گری و اسراف و حیف و میل رواج یافت. آیا این مقدار دگرگونی در ماهیت نهادهای اجتماعی و این اندازه فاصله گرفتن از معیارهای دینی، برای مردم و رهبری دل‌باخته دین، هم‌چون امام حسین(ع) قابل تحمل بود. آیا این ناهنجاری‌های اجتماعی، مسؤلیت و تعهد الهی را ایجاد نمی‌کند که در برابر ستم‌گری ستم‌پیشه، قد افراشته و چهره نفاق آنان را رسوا ساخته و آنان را از تداوم این حرکت مانع شوند؟

#### □ د. دین‌زدایی: «و دین الله دعاء»

عملکرد بنی‌امیه و اعتراف‌های خود آنان و نیز گفتار رسول‌الله(ص) و دیگر معصومین(ع) درباره آنان، گواه صادقی است بر یک موضوع مهم دیگر، یعنی دین‌زدایی بنی‌امیه. دین‌زدایی آنان خطر بزرگی بود که بیش‌تر فشارها را بر جامعه دینی وارد ساخت. آنچه از رفتارها و گفتارها و نیز روایات به دست می‌آید، این است که بنی‌امیه دین را بازیچه اهداف سیاسی خود قرار داده بودند و اظهار تدین آنان نیز با اهداف سیاسی بوده است تا با پوشش دینی، حاکمیت خویش را مستقر سازند. در محور نخست، این نکته مهم درخور تأمل است که عناد و دشمنی معاویه و اعقاب وی با عترت رسول‌الله(ص) بر دین‌باوری آنان خدشه جدی وارد می‌سازد و آنان را در صف کفار قرار می‌دهد؛ زیرا که رسول‌الله(ص) در باره عترت فرمود: «جنگ و صلح با آنان جنگ و صلح با من است».<sup>۷۸</sup> نیز درباره ایشان فرمود:



«سب و نفرین علی، سب و نفرین من است که مصادف با سب خدا است».<sup>۷۹</sup> بنا بر این، نفرین حضرت علی (ع) سر از کفر در می آورد و بنی امیه از زمان معاویه به بعد، بدون تردید با عترت پیامبر (ص) دشمنی می کردند و خود و کارگزارانشان امام علی (ع) و اولاد ایشان را مورد سب و نفرین قرار می دادند.

از اعتراف های برخی سران حزب امویه، این نکته به خوبی آشکار است که آنان به اکراه در صف مسلمانان ایستادند. دین باوری در عمق جان آنان نفوذ نکرد. چگونه شخصی می تواند ادعای مسلمانی کند و آن گاه صریحاً اظهار دارد که «برای حکومت کردن در ستیز بودیم و بهشت و جهنمی در کار نیست» یا بگوید: «حکومت که به دست بنی امیه افتاد، باید همانند توپ در بین آنان دست به دست شود».<sup>۸۰</sup> مگر این ها سخنان ابوسفیان مدعی اسلام نیست؟ و مگر شخص معاویه اعتراف نکرد که «ما برای نماز و روزه و حج و زکات، با هر کسی نمی جنگیم. من برای به چنگ آوردن حکومت در ستیز هستم».<sup>۸۱</sup> مگر معاویه هنگام شنیدن صدای مؤذن، که بر رسالت رسول الله (ص) شهادت می داد، اظهار نکرد که «من باید این نام را از زبان ها بزدایم»؟<sup>۸۲</sup> چگونه شخصی مدعی اسلام است و آن گاه وحی و رسالت را انکار می کند و در مجلس جشن، این گونه نهن خویشت را آشکار کند که بنی هاشم حکومت را بازیچه قرار داده اند و گر نه، وحی و رسالتی در کار نیست؟ مگر یزید این سخنان را در مجلس شام به زبان نیاورد:

لعبت هاشم بالملک فلا خیر جاء ولا وحی نزل.<sup>۸۳</sup>

این اعتراف ها درون و چهره رنگ آمیزی شده بنی امیه را رسوا می سازد که آنان بر همان باورهای جاهلی خود ماندگار بوده اند و اظهار تدین آنان، با اهداف سیاسی و دنیایی بوده است.

گفتار رسول الله (ص) در باره بنی امیه نیز گواه روشنی بر این مدعا است که بسیاری از سران بنی امیه، از ایمان بهره ای نبرده بودند. از رسول الله (ص) در باره بنی امیه، به ویژه معاویه، سخن فراوان نقل شده است. حتی حکم قتل معاویه، پیشاپیش از سوی حضرت صادر شده بود. برخی از این روایات، عبارتند از:

إذا بلغ ولد العاص (الحکم) ثلاثین رجلاً اتخذوا مال الله دولاً و دین الله دغلاً و عباد الله خولاً.<sup>۸۴</sup> هنگامی که فرزندان عاص (در برخی آثار حکم به جای عاص حکم آمده است که عاص پدر حکم است) به سی نفر برسند، اموال عمومی را بین خویش دست به دست چرخانده و مردم را برده خویش ساخته و دین خدا را دستاویز فریب قرار دهند.





هنگامی که معاویه را بر فراز منبر مشاهده کردید که خطبه می‌خواند، وی را به قتل برسانید.<sup>۸۵</sup>

و نیز آن حضرت فرمود:

معاویه به دین من از دنیا نخواهد رفت.<sup>۸۶</sup>

امیرالمؤمنین (ع) در موارد بسیار، با تحلیل‌هایی گویا و رسا از باورها و فرهنگ و رفتار بنی‌امیه، به ویژه معاویه، باطن آنان را به خوبی آشکار می‌سازد که چگونه دین را بازیچه سیاست قرار داده‌اند. بنی‌امیه دین را وارونه تفسیر و آن را تحریف کردند. آنان حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام معرفی کردند:

إِنَّا آمَنَّا وَكُفَرْنَا وَ الْيَوْمَ إِنَّا اسْتَقَمْنَا وَ فَتَنَّاكُمْ وَ مَا اسَلَّمْ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كُرْهًا.  
دیروز ما مسلمان بودیم و شما کافر، امروز ما بر ایمان خویش استواریم و شما فتنه کرده، دست‌خوش آزمونید. مسلمان شما با اکراه در صف مسلمانان ایستاد.

و نیز آن حضرت، هنگام بسیج نیرو و به جبهه جنگ با معاویه، وی را دشمن خدا و پناهگاه منافقان و پیرو احزاب مخالف اسلام معرفی می‌کند:

سَيُرَوُّ إِلَىٰ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ كَهْفِ الْمُنَافِقِينَ وَ بَقِيَةِ الْأَحْزَابِ.<sup>۸۷</sup>

امام (ع) از دین آنان به عنوان دین واژگون یاد می‌کند:

إِيهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يَكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ.<sup>۸۸</sup>  
زمانی بر شما خواهد آمد که همان‌گونه که ظرف را واژگون کرده و از درون تهی می‌سازند، اسلام را واژگون و از درون تهی و بی‌محتوا جلوه می‌دهند.

این حقیقت، در گفتار حضرت هم آمده است که ایشان اسلام آنان را همانند پوستین واژگون معرفی می‌کند:

لَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفُرِّ وَ مَقْلُوبًا.<sup>۸۹</sup>

امام (ع) از بنی‌امیه به عنوان کسانی که حرام خدا را حلال می‌کنند، یاد می‌کند:

وَ لَا يَزَالُونَ حَتَّىٰ لَا يَدْعُوا لِلَّهِ مُحْرَمًا إِلَّا اسْتَحْلَوْهُ.<sup>۹۰</sup>  
همواره در این خیال هستند هیچ حرامی را نگذارند جز آن‌که آن را حلال شمارند.

بر همین اساس است که حضرت صریحاً در باره خطر بنی‌امیه هشدار داد و فرمود:

الَا وَ انْخَوْفِ الْفِتْنَةَ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فَتْنَةُ بَنِي أُمِيَّةٍ.<sup>۹۱</sup>  
بدترین خطر بر امت اسلامی خطر بنی‌امیه است.

زیرا فتنه بنی‌امیه، افزون بر این‌که به عزت و عظمت امت اسلامی آسیب می‌رساند،



خطری برای دین مردم است و آن را تحریف و واژگون می‌کند.  
و به همین علت است امام حسین (ع) بزرگ‌ترین خطر برای جامعه مسلمانان را حاکمیت  
معاویه معرفی می‌کند و مقابله و جهاد علیه این فتنه را بزرگ‌ترین فضیلت می‌شمرد:  
فلا اعلم فتنه علی الامة اعظم من ولايتک علیها و لا اعلم نظراً لنفسی دینی افضل  
من جهادک.<sup>۹۲</sup>  
من آزمون و خطری را بزرگ‌تر از خطر رهبری تو (معاویه) بر امت اسلامی نمی‌شناسم و  
وظیفه‌ای بافضیلت‌تر از ستیز با تو سراغ ندارم.

در تحلیلی دیگر، آن حضرت، در باره انگیزه قیام خویش در برابر بنی‌امیه می‌فرماید:  
الا و ان هولاء قد لزموا الشيطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و  
استأثروا بالفیء و احلوا حرام الله و حرّموا حلاله.<sup>۹۳</sup>  
آگاه باشید که اینان (بنی‌امیه) همواره همراه شیطان هستند و فرمان خدا را نهاده‌اند و فساد را  
آشکار ساخته‌اند و حدود الهی را تعطیل کرده و اموال عمومی را به خود اختصاص داده‌اند و  
حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته‌اند.

در گفتاری دیگر، امام حسین (ع) در باره خطر بنی‌امیه می‌فرماید:  
علی الاسلام السلام اذ قد بليت الامة براع مثل یزید.<sup>۹۴</sup>  
اگر رهبری مانند یزید، رهبری امت اسلام را بر عهده گیرد، باید از اسلام ناامید شد.

با توجه به بررسی‌های یاد شده، خطرهایی که از سوی حاکمیت حزب عثمانیه، کیان امت  
اسلامی را تهدید می‌کرده است، به خوبی آشکار است. امام (ع) در گفتاری، از خطرهای در  
کمین امت اسلامی سخن می‌گوید و فتنه‌هایی را که در راه سعادت امت اسلامی قرار دارد،  
گوشزد می‌کند که اساسی‌ترین آن‌ها حاکمیت بنی‌امیه است. می‌توان گفت که محورهای  
اصلی خطرهای پیش‌بینی شده در گفتار امام (ع) همین‌هایی است که در این نوشتار بررسی  
شد؛ یعنی تهاجم فرهنگی، نابه‌سامانی‌های اقتصادی، که جامعه را به سوی دو قطب سوق  
می‌دهد و تضعیف نهادهای مدنی و اجتماعی، که ایجاد انواع ناهنجاری‌های اجتماعی، پیامد  
آن خواهد بود و امت را از هویت ملی و دینی خویش بیگانه ساخته و آزادی و استقلال آن را  
تهدید می‌کند نیز خطر بزرگ دین‌زدایی، که همه هستی جامعه را به تباهی می‌کشاند،  
مهم‌ترین عوامل قیام حسین بن علی (ع) را شکل می‌دهد.

گرچه همه محورها مورد توجه آن امام همام بوده و ناهنجاری در ابعاد یاد شده، سبب  
اقدام اصلاح‌گری حضرت بوده است که خود به این نکته تصریح می‌کند که «انما خرجت



لطلب النجاح و اصلاح فی امة جدی»،<sup>۹۵</sup> اما به علت ارزش والای دین، محور اصلی را خطر دین زدایی تشکیل می‌دهد؛ زیرا عزیزترین و والاترین ارزش برای جامعه انسانی، دین است که حتی انسان جان خویش را فدا می‌سازد تا دین را حفظ کند؛ چنان‌که در گفتار عترت پیامبر (ص) که کوثر و حیانی است، از حضرت علی (ع) این‌گونه رهنمود آمده است.

اذا حضرت بلیة فاجعلوا اموالکم دون انفسکم و اذا نزلت نازلة فاجعلوا انفسکم دون دینکم و اعلموا ان الهالک من هلک دینہ.<sup>۹۶</sup>

هنگامی که خطری جان و آبروی شما را تهدید کرد، اموال خویش را سپر جان قرار دهید و هنگامی که خطری دین شما را تهدید کرد، جان خود را سپر دین خود قرار دهید و بدانید که تباهی از آن کسی است که دینش تباه شده باشد.

با حاکمیت بنی امیه، این گوهر نفیس (دین) به خطر تحریف گرفتار آمده، آن هم نه به شکل دین زدایی لائیک امروزی که دین را از عرصه سیاست دور می‌سازد، بلکه تحریفی که موجب واژگون شدن دین شود و دین را از درون تهی ساخته و چیزی بی محتوا از آن برجا گذارد. دین واژگون و بی محتوا نه تنها انسان و جامعه را نمی‌سازد و نه تنها باعث بالندگی و رشد نمی‌شود، بلکه همانند مواد مخدر، باعث رکود و ایستادگی جامعه می‌گردد و دستاویز اهداف شوم مستکبران قرار می‌گیرد.

نهضت باشکوه حسینی (ع) برای حفظ چنین ارزش پایداری شکل گرفت و آن حضرت، جان خود و یارانش را در راه چنین آرمان والایی نثار کرد. او جان داد تا دین پایدار باشد.

فشارهای حاکمیت بنی امیه، در ابعاد گوناگون فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و دینی باعث شد که چنین حرکت پرشوری پدیدار شود که البته این نوع فشارها در جامعه، واکنش‌های طبیعی را در پی داشت؛ زیرا جامعه ممکن است تا حدی فشارهای اجتماعی و اقتصادی را تحمل کند؛ اما سرانجام، در برابر اهرم‌های قدرت، برخواهد ساخت.

آن‌چه نهضت حسینی (ع) را از دیگر نهضت‌ها ممتاز می‌سازد، محور پایانی، یعنی مقابله با خطر دین زدایی است. محورهای دیگر، گرچه زمینه‌ساز قیام بودند، اما آن‌چه انگیزه محوری قیام امام حسین (ع) را شکل می‌داد، موضوع دین زدایی بود. امام (ع) برای پایداری دین، این نهضت را برپا ساخت و به همین علت، نهضت حسینی الگوی جوامع متفاوت، به ویژه جامعه اسلامی در هر زمان است که راه مقابله با خطرها را می‌آموزد. نهضت حسینی، رشد و بالندگی و پویندگی جامعه را علیه ستم و ناهنجاری‌ها به ویژه علیه ستم‌پیشگان دین ستیز، در هر زمان پیام‌رسانی می‌کند. درود خداوند سبحان بر روان پاک سالار شهیدان،



حسین (ع) و یاران با وفا و راه پایداریشان باد.

### ◀ منابع و مأخذ

۱. الاختصاص، محمد بن نعمان الملقب بالمفيد، انتشارات اسلامي.
۲. امام علي (ع) و جمهوريت، حبيب الله احمدى، انتشارات فاطيما.
۳. انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى، دار الفكر لبناني.
۴. تاريخ الامم و الملوك، محمد بن جرير طبرى، مؤسسة اعلمى.
۵. الارشاد، محمد بن نعمان الملقب بالمفيد، مؤسسة آل البيت.
۶. الكامل فى التاريخ، عزالدين ابوالحسن على بن ابى كرم المعروف بابن اثير، دار الاحياء التراث العربى.
۷. نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهيدى، شركت انتشارات علمى و فرهنگى.
۸. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، دار الاحياء التراث العربى.
۹. شرح نهج البلاغه، ابن ميثم بحراني، دار الاحياء التراث العربى.
۱۰. بحار الانوار، محمد باقر مجلسى، دار الاحياء التراث العربى.
۱۱. الاستيعاب، يوسف بن عبدالله معروف به قرطبي، دار الكتب العلميه.
۱۲. مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، منشورات رضى.
۱۳. وقعة صفين، نصر بن مزاحم منقرى، انتشارات مرعشيه.
۱۴. تاريخ يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، مؤسسة اعلمى.
۱۵. الغدير، عبدالحسين امينى، دار الكتب العربى.
۱۶. مروج الذهب، حسين بن على المسعودى، دار الهجرة.
۱۷. الجمل، محمد بن نعمان المفيد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي.
۱۸. ضحى الاسلام، احمد امين، دار الكتب العربى.
۱۹. الفتوح، احمد بن اعثم الكوفى، دار الكتب العلميه.
۲۰. علل الشرايع، محمد بن بابويه الصدوق، مؤسسة اعلمى.
۲۱. وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، دار الاحياء التراث العربى.
۲۲. كنز العمال، متقى هندی، مؤسسة الرساله.
۲۳. المستدرک، حاکم نیشابورى، دار المعرفة بيروت.



سال هفتم / شماره سوم



۵۰۰

۲۴. تاریخ الخلفاء، عبدالرحمن سیوطی، دار الجیل.

□

### ◁ پی نوشتها

۱. اختصاص، ص ۶.
۲. امام علی (ع) و جمهوریت، ص ۱۰۶.
۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۹۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۷.
۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۰۹.
۵. همان، ص ۴۱۴.
۶. همان، ص ۴۷۹.
۷. همان، ص ۴۸۲.
۸. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۸.
۹. ارشاد، ج ۲، ص ۳۲.
۱۰. همان، ص ۴۱.
۱۱. همان، ص ۳۶.
۱۲. همان، ص ۱۱۷.
۱۳. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۴۷.
۱۴. یونس، آیه ۸۵.
۱۵. همان، آیه ۹۰.
۱۶. همان، آیه ۹۲.
۱۷. اعراف، آیه ۱۳۷.
۱۸. هود، آیه ۹۷.
۱۹. بقره، آیه ۶۵.
۲۰. همان، آیه ۵۰.
۲۱. همان، آیه ۶۱.
۲۲. فاطر، آیه ۴۳.
۲۳. نهج البلاغه، نامه ۶۲، ص ۳۴۷.
۲۴. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۱۲۱ و ۱۳۹.
۲۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۱ و ۵۲۳.
۲۶. همان، ص ۵۲۳، ۵۱۱ و ۴۱۴.
۲۷. همان، ص ۴۲۲ و ۴۵۹.
۲۸. همان، ص ۵۰۵، ۵۲۸، ۵۲۹، ۴۶۲ و ۵۱۳.
۲۹. همان، ص ۵۱۷ و ۵۲۱؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.
۳۰. طبری، ج ۴، ص ۴۶۷.
۳۱. همان، ص ۴۱۱.
۳۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۴۴۴.
۳۳. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۰۸؛ استیعاب، ج ۴، ص ۲۴۱.





۳۴. استیعاب، ج ۴، ص ۲۴۱.
۳۵. همان.
۳۶. شرح نهج البلاغه ابی‌الحدید، ذیل وصیت‌نامه امام حسن (ع)؛ مقاتل الطالبین، ص ۷۷.
۳۷. احزاب، آیه ۲۲.
۳۸. وقعه صفین، ص ۹۴.
۳۹. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۱۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.
۴۰. الغدير، ج ۹، ص ۲۹۱، ۲۹۲ و ۲۹۵.
۴۱. همان، ج ۱۰، ص ۱۹.
۴۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳.
۴۳. الغدير، ج ۹، ص ۳۶۲.
۴۴. شرح نهج البلاغه، ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۲۱۹؛ ج ۱۱، ص ۴۵.
۴۵. الغدير، ج ۱۰، ص ۲۶۶؛ ج ۲، ص ۱۰۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳.
۴۶. نهج البلاغه، خ ۳، ص ۱۰.
۴۷. الجمل، ص ۱۸۴.
۴۸. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۱، ص ۱۷۵.
۴۹. همان.
۵۰. شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۶۷.
۵۱. الغدير، ج ۸، ص ۲۸۶؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۳.
۵۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۴.
۵۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳.
۵۴. همان، ج ۲، ص ۳۳۳.
۵۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵.
۵۶. همان، ص ۱۴۸.
۵۷. همان، ص ۱۴۵.
۵۸. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۳.
۵۹. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۳، ۵۲۸ و ۵۴۱.
۶۰. همان.
۶۱. ضحی‌الاسلام، ج ۱، ص ۲۴.
۶۲. همان.
۶۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۱۸، ۵۲۸، ۵۱۵، ۴۴۶، ۴۶۰، ۴۱۴، ۴۲۲ و ۴۶۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۱.
۶۴. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۲۹.
۶۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۱۸.
۶۶. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶.
۶۷. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۶۳.
۶۸. همان، ص ۴۶۴.
۶۹. همان، ص ۴۵۴.
۷۰. الغدير، ج ۹، ص ۱۱۳.
۷۱. شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۶۷.



بازرسی‌های

۷۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۹.

۷۳. فتوح، ج ۲، ص ۳۸۴.

۷۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۱.

۷۵. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۵۹.

۷۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۲.

۷۷. ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۲۵.

۷۸. الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۷۸.

۷۹. همان، ص ۲۷۹؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۰ (به نقل از حاکم و احمد).

۸۰. استیعاب، ج ۴، ص ۲۴۱.

۸۱. مقاتل الطالبین، ص ۷۷.

۸۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴.

۸۳. الغدیر، ج ۲، ص ۲۶۰.

۸۴. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۷؛ مستدرک، ج ۴، ص ۴۸۰؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۴.

۸۵. وقعة صفین، ص ۲۱۶.

۸۶. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳۴.

۸۷. وقعة صفین، ص ۹۴.

۸۸. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۵.

۸۹. همان، ج ۱۰۸، ص ۱۰۲.

۹۰. همان، ج ۹۸، ص ۹۰.

۹۱. همان، ج ۹۳، ص ۸۶.

۹۲. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۲۹.

۹۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۰۵.

۹۴. فتوح، ج ۵، ص ۱۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۹۵. فتوح، ج ۵، ص ۲۳.

۹۶. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۵۱.

